گفت‌وگوی «جوان» با همسر پاسدار شهید علی‌اصغر احمدی از شهدای جنگ تحمیلی رمضان

پس از ۳ بار جانبازی شهادت را از خدا گرفت

شکوفه زمانی

شهید علی‌اصغر احمدی پیش از شهادت در جنگ تحمیلی ۴۰ روزه، کوله‌باری از مجاهدت‌ها در جبهه‌های مختلف داشت؛ او جانباز مدافع حرم و فتنه دراویش در سال ۱۳۹۶ بود و پس از سال‌ها حضور در بسیج و سپاه، عاقبت در یازدهم اسفند ۱۴۰۴ در جنگ تحمیلی امریکایی - صهیونی با اصابت موشک دشمن به محل کارش در پادگان ولیعصر(عج) تهران به شهادت رسید. سکینه‌سادات صفوی، همسر شهید در گفت‌وگو با «جوان» می‌گوید: «علی‌اصغر وقتی به سن ۴۰ سالگی رسید، از مادرش خواست برایش آرزوی شهادت کند. وقتی ایشان در ۲۲ دی‌ماه به منزل پدرش رفته بود گفت تا ۴۰ روز نذر کرده روزی ۲۰۰ صلوات ختم کند تا شهید شود.» عاقبت قبل از آنکه ۴۰ روز به اتمام برسد، پاسدار علی‌اصغر احمدی به شهادت رسید.



شهید بچه کدام محله تهران بود؟

علی‌اصغر در ۲۴ آذر سال ۶۴ در تهران و در محله سه‌راه‌آذری (سمت امامزاده عبدالله) به دنیا آمد. البته تا شش سالگی در این محله ساکن بودند و بعد خانواده شهید به دلایلی از تهران می‌روند و به رباط کریم نقل مکان می‌کنند. دبیرستان که می‌خواستند بروند در محله یافت‌آباد ساکن می‌شوند. علی‌اصغر دوران نوجوانی و جوانی خودش را تقریباً تمام‌وقت در بسیج و مسجد متحدان الغدیر در محله یافت‌آباد گذراند تا زمانی که به سن جوانی رسید و باید خدمت سربازی می‌رفت. ایشان دوره آموزشی سربازی را در ارتش طی کرد و در سال ۱۳۸۵ وارد سپاه پاسداران شد؛ از همان زمان‌ها هم عاشق شهادت بود.

چطور شد که شما با خانواده شهید آشنا شدید؟

آشنایی و شروع زندگی ما در اواخر اسفند ۱۳۸۶ در مناطق جنگی دفاع‌مقدس و کربلای ایران در شلمچه رقم خورد. البته آن سال ما همراه خانواده به راهیان نور رفته بودیم و علی‌اصغر به عنوان نیروی بسیجی با خودش کاروانی را به منطقه شلمچه آورده بود.

در این سفر من با یکی از بستگان ایشان آشنا شدم که با خانواده شهید رابطه خوبی داشتند. طبق رابطه صمیمی که بین علی‌اصغر و خاله‌اش بود ایشان برای خاله‌اش شرایط همسر آینده‌اش را گفته بود و در این سفر خاله شهید به او می‌گوید: «علی‌اصغر آن کسی را می‌خواستی من برایت پیدا کردم.» خاله شهید در شلمچه قرار می‌گذارند بدون اینکه من متوجه بشوم، علی‌اصغر من را ببینند. بعد از برگشت به تهران در اواسط فروردین سال ۱۳۸۷ به صورت سنتی خانواده ایشان به منزل ما آمدند و آشنایی بین دو خانواده صورت گرفت و صحبت‌هایی هم رد و بدل شد. خداراشکر بین خانواده‌ها تفاهم برقرار بود. نهایتاً دوازدهم اردیبهشت ۱۳۸۷ خطبه عقدمان به صورت ساده در محضر جاری شد.

شهید در انتخاب همسرش مقید به شرایط خاصی بودند؟

به جز داشتن ایمان و حجاب که در جلسه خواستگاری مطرح کرده بود، دو مورد خاص را هم گفت که خیلی برایش اهمیت داشت؛ یک مورد که خیلی مقید بودند همسرم حتماً از سادات باشد که من بتوانم داماد حضرت زهرا(س) بشوم. مورد دوم هم این بود که می‌خواست همسرش از خانواده شهدا باشد. چون علی‌اصغر گفته بود: «ختم زندگی بنده عاقبت‌بخیری و شهادت است و باید همسرم از خانواده شهدا باشد که بتوانند من را درک کنند و تحمل این را داشته باشند که در آینده همسر شهید شود.»

قبل از اینکه با هم محرم شویم، سر سفره عقد از من خواهش کرد هر موقع خطبه عقد جاری می‌شود لطفاً برای من خیلی دعا کن، چون من یک آرزویی دارم. می‌گفت معتقدم که دعای بچه سید در حق من خواهد گرفت. من آن موقع متوجه آرزوی ایشان نبودم و در این رابطه نیز سؤالی نکردم. وقتی می‌خواستم از اتاق عقد بیرون بیایم با آنکه همه محرم بودند، ولی من از مادرم درخواست چادر مشکی کردم. وقتی که سوار ماشین شدیم همسرم به من گفت: «من از حضرت زهرا(س) یک نشانه خواسته بودم این فردی که وارد زندگی من می‌شود آیا همانی است که من می‌خواستم یا نه و این کار شما که با چادر سفید از اتاق عقد بیرون نیامدید برای من یک نشانه بود.» بعد از اینکه سوار ماشین شدم علی‌اصغر از من پرسید کجا دوست دارید برویم؟ من در جوابشان گفتم هر جا شما راحت هستید. هر دو گفتیم برویم گلزار شهدا و سر مزار شهدای بانام و بعد سر مزار عموی شهیدم رفتیم و با ایشان عهد بستیم و دست گل مراسم عقدم را هم سر قبر عموی شهیدم گذاشتم. علی‌اصغر سر مزار عموی شهید به من گفت: «سر خطبه عقد برایم دعا کردی؟» و من هم گفتم: «بله حتماً.»



علی‌اصغر گفت: «آرزوی من شهادت بود که مطمئن هستم جواب می‌گیرم» من آنجا متوجه شدم راه طولانی و پرچالشی در پیش خواهم داشت.

فعالیت‌های شهید در بسیج و مسجد محله‌شان به چه صورت بود؟

وقتی که از بچگی تا دوره دبیرستان از تهران خارج می‌شوند مدام در مسجد و بسیج اصغرآباد رباط کریم در رفت‌وآمد بودند. بعد از آمدن به یافت‌آباد بیشتر فعالیت‌شان در همین منطقه در میدان الغدیر و مسجد متحدان بود. اصلاً بنای ساختن مسجد در آن محله را ایشان با چند نفر از بزرگان آن محله شروع می‌کنند. بعد فعالیت‌هایی مستمر در مسجد انجام می‌دهند. چندین سال به عنوان فرمانده پایگاه بسیج مسجد محله بودند و فعالیت‌های جهادی مثل کمک به محرومان داشتند. علی‌اصغر چندین سال در محله یافت‌آباد فرمانده پایگاه و فرمانده حوزه بود. سال ۱۳۹۶ هم فرمانده پایگاه و هم فرمانده حوزه ۲۵۵ محله یافت‌آباد بود و تا سال ۱۴۰۳ این فعالیت‌ها ادامه داشت.

گویا ایشان در مقابله با فتنه‌های مختلف مجروح هم شده بودند؟

در فتنه ۸۸ آسیب دیده بودند. در فاطمیه سال ۹۶ هم در فتنه دراویش به درجه جانبازی نائل آمدند، اما برای گرفتن درصد جانبازی اقدام نکرده بودند. شهید در فروردین ۹۷ به عنوان مدافع حریم زینبی وارد سوریه شدند. بعد از سه ماه خدمت، آنجا هم مجروح شدند. ایشان به حضرت آقا ارادت خاصی داشتند و تمام زندگی‌شان حول محور ولایت بودند. همیشه از اطرافیان می‌خواستند که ولی فقیه را تنها نگذارند. برای شهید عدد ۴۰ خیلی مقدس بود. در طول ۱۸ سال زندگی مشترک‌مان چندین مرتبه با هم چله‌های متفاوتی گرفتیم. همیشه دعایشان این بود: «که خدایا عاقبت مرا ختم به شهادت کن. یک بار قبل از ظهور یک بار هم در رکاب حضرت حجت...»

زمانی که جنگ رمضان پیش آمد، همان صبح با شنیدن خبر شهادت رهبر شهید کاملاً آشفته شده بود، مدام با خودش می‌گفت: «مرد نیستم بعد از آقا زنده باشم.»

ایشان چگونه و کجا به شهادت رسیدند؟

همسرم یازدهم اسفند سال گذشته نزدیک‌های اذان ظهر خبر موشکباران پادگان ولیعصر(عج) تهران از سوی جنگنده‌های امریکایی - صهیونی را شنید. آنجا قبلاً محل خدمت ایشان بود تا خبر را شنید با موتور خودش را به آنجا رساند تا در آواربرداری کمک کند. در جوار حسینیه حضرت فاطمه زهرا(س) و در پادگان ولیعصر(عج) در حالی که اذان ظهر پخش می‌شد در حمله مجدد دشمن اول از ناحیه دست جانباز شد و سپس به تأسی از ارباب خود با دهان روضه و با لبانی تشنه به مقام تنهاترین شهید پادگان حضرت ولیعصر(عج) نائل شد.

از شهید چند فرزند به یادگار مانده است؟

از ایشان سه فرزند به یادگار مانده است. فرزند اولمان فاطمه زهرا ۱۲ ساله و ریحانه زهرا ۹ ساله و آقا علیرضا هم سه ساله هستند.

از جانبازی‌شان در فتنه دراویش بگویید.

سال ۱۳۹۶ که ریحانه زهرا دختر دوم ما تقریباً پنج ماهش بود، در ایام فاطمیه قرار بود ما به بیت رهبری برویم، اما همان روز با شهید تماس گرفتند و گفتند محله پاسداران شلوغ شده و تقریباً چند تا شهید هم داده‌ایم. خودت را زودتر به این محله برسان. علی‌اصغر هم که کلاً همیشه به دنبال کارهای جهادی بود، با شنیدن این خبر سریع دو رکعت نماز شهادت خواند و من را با همراه دو دخترانم در منزل گذاشت و فقط به ما گفت چون تهران کمی شلوغ شده است فعلاً جایی برای مراسم ایام فاطمیه (س) نروید.

بعد از اینکه با ما خداحافظی کرد با موتور به سمت پاسداران حرکت کرد. در راه با پدرم تماس گرفته و گفته بود: «اگر زحمتی نیست شما دنبال بچه‌ها بروید تا آنها تنها در منزل نمانند. چون معلوم نیست من چه زمانی برگردم.» پدرم آمدند و ما را به منزل خودشان بردند. واقعیتش دلشوره گرفته بودم. چون من بچه کوچک داشتم. آن روز با آنکه همه خوابیده بودند تقریباً تا صبح بیدار بودم و چون علی‌اصغر به ما گفته بود تماس نگیرم مجبور شدم پیامک به ایشان بدهم.

دیدم پاسخی از ایشان به من نمی‌رسد. صبح که پدرم برای نماز بیدار شد، گفتم واقعیتش من خیلی دل‌نگرانم که آخر صبح هرچه با گوشی علی‌اصغر تماس گرفتم، دیدم پاسخگو نیست. به پدرم گفتم واقعیتش خیلی دلشوره دارم، نمی‌دانم کجاست. یکی دو بار که تماس گرفتیم دیدم یک آقای غریبه گوشی‌اش را جواب می‌دهد. پدرم با ایشان صحبت کرد که آن شخص غریبه به پدرم گفت: «من این گوشی را از روی زمین پیدا کرده‌ام.» پدرم از آقای غریبه آدرس را گرفت که همان محله پاسداران را به ما معرفی کردند. ما متوجه شدیم آن آقای غریبه از نیروهای خودی هستند و مشکل خاصی نیست. آقای غریبه گفتند من به صورت امانت گوشی را نگه می‌دارم تا یک طوری بتوانم به شما تحویل بدهم. من هم شماره‌ای از دوستان علی‌اصغر نداشتم که خبری از او بگیرم. بالاخره یک شماره از دوستانش پیدا کردیم و بعد از گرفتن تماس متوجه شدیم که مجروح شده و در بیمارستان بستری است. خودمان را سریع به بیمارستانی که گفته بودند، رساندیم. علی‌اصغر بیهوش بود و شرایط بیمارستان طوری نبود که بشود بمانیم.

> **شهید یک‌بار در فتنه دراویش، یک‌بار در سوریه و بار دیگر در جریان اغتشاشات دی‌ماه به افتخار جانبازی نائل آمد. علی‌اصغر همیشه دغدغه مسجد را داشت و زمانی که در سوریه بود، با وجود محدودیت تماس، وقتی ارتباط برقرار می‌شد، از اوضاع مسجد و بسیج سؤال می‌کرد. همسرم با دختر بزرگم انس زیادی داشت و از او خواسته بود که برای شهادتش دعا کند و صلوات بفرستد**

علی‌اصغر با آسیب‌هایی که دیده بود باید از او عکسبرداری می‌شد، ولی به ما گفتند با توجه به خطرناک بودن محیط، بهتر است ایشان را به منزل ببرید. در صورتی که چوب بزرگی هم به سرش خورده بود. خیلی شکستگی بزرگی در سرش داشت و تقریباً انگشت‌های دستانش هم شکسته بود. از پهلو آسیب دیده بود و کتفش شکستگی داشت. واقعیتش ضربه‌ای که به سرش خورده بود خیلی آزاردهنده بود. شهید این مجروحیت را تا آخرین لحظه حیات زمینی برای خودش یک افتخار می‌دانست. مدام این روضه را بر زبان می‌آورد که من هم مانند مادرم حضرت زهرا(س) در ایام فاطمیه پهلویم زخمی شد. کتف و دستم شکست...

همان زمان‌ها برای دفاع از حرم اعزام شد؟

اتفاقاً تنها ناراحتی که علی‌اصغر داشت، این بود که قرار بود به عنوان مدافع حرم به سوریه اعزام شود، ولی به خاطر آسیبی که دیده بود شرایط اعزام را نداشت، ولی الحمدلله بعد از گذشت سه ماه که کمی بهتر شد به سوریه هم رفت. با آنکه جانباز فتنه دراویش بود، ولی واقعیتش برای درصد جانبازی پیگیری نکردند تا اینکه شهادت را در سن ۴۰ سالگی از خدا گرفت.

در دفاع از حرم مجروح شده بود؟

یک بار در سوریه شیمیایی شد و بار دیگر در جریان اغتشاشات دی‌ماه به افتخار جانبازی نائل آمد. علی‌اصغر همیشه دغدغه مسجد را داشت و زمانی که در سوریه بود، با وجود محدودیت تماس، وقتی ارتباط برقرار می‌شد، از اوضاع مسجد و بسیج سؤال می‌کرد. همسرم با دختر بزرگم انس زیادی داشت و از او خواسته بود که برای شهادتش دعا کند و صلوات بفرستد. بالاخره اسفند ۱۴۰۴ در حمله دشمن امریکایی و صهیونی به آرزویش رسید.

از زندگی مشترک ۱۸ ساله با شهید چه خاطراتی دارید؟

بیشترین خاطراتی که من از شهید دارم و دوستان یا آشنایان هم به آن اذعان می‌کنند، این است که غیرت و معرفت علی‌اصغر خیلی زیاد بود. حتی این اخلاق باعث شده بود از سوی برخی اطرافیان بی‌مهری ببیند، ولی ایشان به هیچ عنوان اهمیتی به این بی‌مهری‌ها نمی‌داد و کاری که به قول خودش وظیفه‌اش بود را انجام می‌داد و هیچ جا کم نمی‌گذاشت، یعنی تا آنجا که از دستش برمی‌آمد برای اطرافیان کار انجام می‌داد. غیرتشان هم که زبانزد خاص و عام بود. به شدت در تمام موارد غیرتی بود. علی‌اصغر اخلاق خاصی داشت. کاری که به ایشان محول می‌شد بسیار پیگیر آن کار تا آخرین لحظه می‌شد و از این آدم‌هایی بود که خیلی پیگیری می‌کرد. من واقعاً هیچ وقت معنی ناامیدی را در زندگی مشترک با علی‌اصغر اصلاً ندیدم. هر وقت هم حرفی می‌شد می‌گفت: «نه ناامیدی نیست. شاید تا همین جا قرار بوده آن کار انجام بشود» علی‌اصغر با آن قیافه با جذبه‌ای که داشت، بسیار مهربان بود.

بعد از شهادت علی‌اصغر همه می‌گفتند که قیافه با جذبه‌شان نشان می‌داد ایشان بداخلاق است، در صورتی که اینطور نبود، زیرا علی‌اصغر اصلاً با نامحرم‌ها ارتباط خاصی نمی‌گرفت و اصلاً به آنها نگاه نمی‌کرد. با محارم به خصوص با من حالا فرزندهای خودشان در منزل نه‌تنها پدر نمونه یا همسر خوبی بود، به شدت دوست و رفیق خیلی خوبی برای ما بود. وقتی داخل خانه بود با کیفیت‌ترین لحظات را برای ما رقم می‌زد و به قول خودش صدش را برای خانواده می‌گذاشت.



پسر شهید عکس قاب عکس بابا را در آغوش دارد

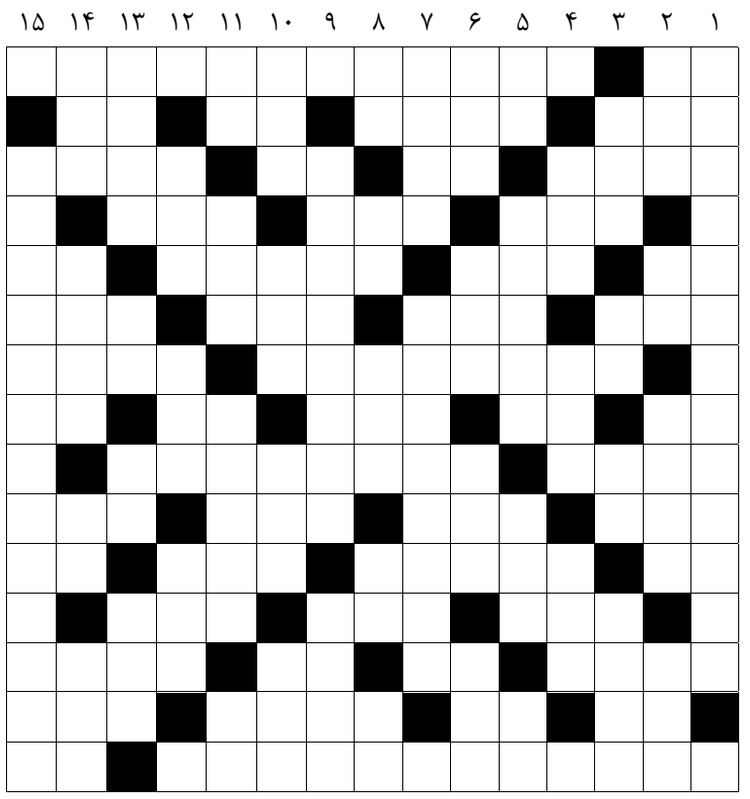
طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۷۴۴

از راست به چپ

■ ۱- علامت فعل استمراری- نویسنده بلژیکی کتاب پرنده آبی ■ ۲- سخن تب‌آلود- اسب سیاه- خودنمایی بیجا- رنگ مو ■ ۳- ارسی‌دوز- دل آزار کهنه- سرای مهر- با نام دیوید، فیلسوف انگلیسی قرن هجدهم ■ ۴- اسب تیزرو- صدای مهیب- جنس زمین فوتبال ■ ۵- صدای قمری- جزیره شطرنج- الهه خورشید ایران باستان- از مصالح ساختمانی ■ ۶- زمان مرگ- دوات- شهر نیروگاهی مازندران- جزیره زادگاه ناپلئون ■ ۷- کاروان شادی- شیخ‌نشینی در خلیج فارس ■ ۸- مزه ناخوشایند- انتها- سگ ماده- کجاست- اثر ماتیسن ■ ۹- آتشگیره- سلول‌شناسی ■ ۱۰- کنده‌کاری- کشک سیاه- خس خس سینه- سازمان بین‌المللی هواشناسی ■ ۱۱- مساوی- پرستاری از بیمار- گمراهی- شکم‌بند طبی ■ ۱۲- وحشت- سبزی ترشی- درخت آبنوس ■ ۱۳- رود تایلند- کافی- عدد اول- پرتکلم‌ترین زبان دنیا ■ ۱۴- همراه پت- پرده حصیری- برکشیدن شمشیر- رحمدلی ■ ۱۵- کنایه از استوار کردن- محکم کردن

از بالا به پایین

■ ۱- سلول گیاهی ■ ۲- فدراسیون بین‌المللی دوومیدانی- دارچین هندی- مقدار بسیار کم، مرغ شکاری ■ ۳- جنین به وسیله آن تغذیه می‌کند- طایفه کریمخان- بغل- لکنت زبان ■ ۴- نقطه مقابل توحید- ماده بیهوشی- نیمسال تحصیلی ■ ۵- گشوده- هواپیمای قدیمی- آهو و بز نر- رگ خواب ■ ۶- بیخ آستین- راهب بودایی- غذای تزیقی- سرکشی ■ ۷- خدای یهود- بندری در کانادا ■ ۸- زهر- شهر بی دفاع- مخترع ماشین بنفش، یا سفید ■ ۱۰- چاق- حرکتی در فوتبال برای تصاحب توپ- از بت‌ها- کوهان بلند ■ ۱۱- درخت انگور- علف خوردن دام- وسیله‌ای برای اندازه‌گیری قطر لوله ■ ۱۲- پرنده سعادت- عدسی محدب- زنبور کارتونی ■ ۱۳- سمت راست- تکرارش آوای فاخته است- از اقمار مشتری- نوعی چرم ■ ۱۴- نمو کردن- آنفلوانزا- صدای اردک- تصویر؛ شکل ■ ۱۵- قهرمان لیگ قهرمانان اروپا در سال‌های ۱۹۶۸، ۱۹۹۹ و ۲۰۰۸



جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

						۹	۶	
۶	۱	۵						
		۷		۲	۳			
۱	۷	۳						
			۴	۱	۲		۷	
						۶		۸
							۹	۵
۵	۲	۱	۹					
	۶			۳	۷			۲

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۷۴۳

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	س	ن	گ	■	ف	ر	ا	ن	ت	س	ک	ا	ف	ک	ا
۲	ا	ر	ا	ز	■	ف	ر	و	ش	ن	د	ه	■	ا	ف
۳	ر	ی	ز	و	م	■	د	و	ر	گ	ه	■	ر	س	ی
۴	ب	ش	ر	■	چ	د	■	ل	ی	د	■	ر	و	پ	ا
۵	!	ن	■	ک	ل	ا	چ	■	ف	ا	■	ر	ی	ا	ن
۶	ن	■	ک	ا	س	ی	ا	س	■	ن	گ	■	ا	ر	و
۷	■	چ	م	ل	■	م	ل	و	س	■	ل	ا	■	ف	س
۸	ا	■	ر	ا	س	ی	و	ن	ا	ل	ی	س	م	■	ی
۹	و	س	■	ر	و	■	س	ا	ب	ر	■	ک	ه	ر	■
۱۰	م	و	چ	■	ز	د	■	ر	ا	ز	د	ا	ر	■	م
۱۱	ا	م	ی	ر	ا	■	م	ا	ط	■	ی	ر	■	ت	ل
۱۲	ن	ا	ب	ت	■	ی	ش	م	■	ن	ب	■	چ	ر	ا
۱۳	ی	ت	ی	■	ا	م	ک	ا	ن	■	ا	ر	م	ی	ن
۱۴	س	ر	■	ا	س	ل	ا	ل	و	م	■	ی	ا	ل	و
۱۵	م	ا	ر	گ	ا	ر	ت	ا	ر	چ	ر	■	ن	ر	م